

پیترسینگر
فیلسوف استرالیایی
(متولد ۱۹۴۶)

کتابنامه آگاهی‌نو
شماره سوم، پاییز ۱۴۰۲



عدالت حیوانی

پیتر سینگر در کتاب چرا گیاه‌خواری؟

عبور از گوشت‌خواری را آغازی بر یک زندگی فضیلت‌مندانه می‌داند



چرا گیاه‌خواری؟

نوشته: پیتر سینگر
ترجمه: کیوان شعبانی مقدم
انتشارات طرح نو، ۱۴۰۱
۱۱۸ صفحه
۱۷۵ هزار تومان



«گیاه‌خواری» یک موضوع کاملاً مستقل از «حقوق حیوانات» است. دو موضوعی که در عین مستقل بودن از یکدیگر، به شدت با هم مرتبط‌اند و بر همدیگر تأثیر می‌گذارند؛ به گونه‌ای که نمی‌شود از یکی سخن گفت بدون بحث درباره دیگری.

«چرا گیاه‌خواری» کتابی کم‌حجم در ۱۱۸ صفحه اما پر از نکته و فایده است. یک مقدمه از مترجم و دو مقدمه از نویسنده چاپ شده که ۳۵ صفحه، از کتاب ۱۱۸ صفحه‌ای فارسی است و بدون آنها، خود کتاب خیلی کم‌حجم‌تر می‌شود. فصل‌های کتاب مختصر و در حد مقاله‌های کوتاه هستند و هرچه جلوتر می‌رود، کوتاه‌تر می‌شوند.

مقدمه مترجم، خودش مستقلاً مقاله‌ای خواندنی است. در فرازی از آن اشاره می‌کند که گیاه‌خواری، پدیده جدیدی نیست و از هزاران سال پیش تا امروز، وجود داشته است. «پلوتارک» حدود ۵۰ تا ۱۲۰ پیش از میلاد، چندین رساله در مورد هوش حیوانات و تأثیرات اخلاقی بهداشتی و مذهبی رژیم گیاه‌خواری نوشت؛ «پورفیری» حدود ۲۳۳ تا ۳۰۶ پس از میلاد، متن مفصل و بحث‌انگیزی علیه گوشت‌خواری نوشت که در آن برخی استدلال‌های رایج آن زمان را با روشکافی و دقت تمام رد کرد. برای مثال گفت به این دلیل که ما نمی‌فهمیم سگ‌ها چه می‌گویند، نمی‌توانیم ادعا کنیم که آنها فاقد زبانند. ما زبان بربرها را نیز نمی‌فهمیم. از پیامبر اسلام هم نقل شده است که حمایت از هر جان‌داری، نزد خدا پاداشی دارد و به صورت حیوانات نریند، چون هر موجودی تسبیح‌گوی خداست و سپس روایات درخور توجهی را در این زمینه نقل می‌کند (ص ۱۰).

در مقدمه به این پارادوکس جالب هم اشاره می‌کند که «حق طبیعی حیوان، این است که در محیطی زندگی کند که بتواند ذات و طبیعت خویش را آزادانه بروز دهد. این حق نباید ذیل عنوان دلسوسزی، حمایت و دوست داشتن، از آنها سلب شود. اینکه ما حیوانی را از محیط طبیعی‌اش جدا کنیم و منت‌های درجه رفاهیات را برای‌اش در نظر بگیریم و مثلاً از شامویی گران‌قیمت برای شستن بدنش استفاده کنیم و در بهترین شرایط زندگی انسانی قرار دهیم، به معنای این است که او را از حقوق طبیعی‌اش محروم ساخته‌ایم، زیرا حیوان در خانه ما، باید از سبک زندگی انسانی پیروی کند، غریزهای‌اش را سرکوب کند و طبق شیوه‌ای که بر او تحمیل می‌کنیم، بخورد، بیاشامد و حتی ادرار کند» (ص ۱۳).

این نکته، یادآور اخبار ایسن‌روزها است؛ مانند آن‌چه «محمدحسین روانبخش» در یادداشتی با عنوان «غیرقابل‌باورترین فاصله‌ی طبقاتی و اجتماعی در تاریخ ایران» نوشته است: «کنسرو و خوراک گوشت آبدار مخصوص سگ‌های بالغ قیمت: ۸۵۰ هزار تومان، کنسرو مخصوص سگ با طعم مرغ و بوقلمون قیمت: ۶۸۰ هزار تومان. خوراک ویژه پروبیوتیک به همراه حشرات خشک‌شده مخصوص همستر: قیمت: ۵۲۰ هزار تومان. یونجه‌ی معطر، تهیه‌شده در کوه‌های آلپ، کاملاً طبیعی مخصوص جوندگان خانگی: قیمت ۴۰۰ هزار تومان. قلاده جرم طبیعی در سه سایز قیمت: ۸۰۰ هزار تومان و.... این‌ها قیمت برخی از محصولات موجود در یک فروشگاه حیوانات خانگی زنجیره‌ای (پت‌شاپ) در خیابان فرشته تهران است! اینکه سگ خانگی در فلان محله‌ی شمال تهران، کنسرو ۸۵۰ هزار تومانی بخورد یا همستری در ایران، یونجه‌ی کوه‌های آلپ را تناول کند و غیرقابل‌باورترین فاصله طبقاتی و اجتماعی در تاریخ کشور به وجود آید، به گونه‌ای که پول دو وعده خوراک یک سگ خانگی در یک شهر، برابر تمام درآمد ماهانه‌ی دست‌کم یک میلیون خانوار چهارنفره در همان شهر باشد».

مقدمه مترجم همچنین، بحثی در مورد اشتباه غذا دادن به حیوانات و تأثیر آن در به‌هم ریختن تعادل طبیعت را که ناشی از یک ترحم غیرمنطقی است، به میان می‌کشد و اشاره می‌کند که در کشورهایی چون آمریکا و استرالیا، غذا رساندن به حیوانات جرم است و در برخی کشورهای اروپایی، مثل ایتالیا، نه فقط غذا دادن به سگ‌ها، حتی غذا دادن به کبوتر هم جریمه دارد (ص ۱۸).

تتها دو نکته‌ای که در مقدمه، نیازمند توضیح بیشتر است، این است که می‌گوید: «مبحث حقوق حیوانات در کشور

ما، نسبتاً جدید است و قدمت چندانی ندارد) دوم اینکه می‌گوید «مساله رعایت حقوق حیوانات از هر حیث که به آن نگریم، موضوعی بحث‌برانگیز است و اجماعی درباره‌اش وجود ندارد».

درباره نکته اول به نظر می‌رسد، به دلیل غفلت از منابع کلاسیک است و توجه نکردن به اینکه در سده‌های پیش، ده‌ها کتاب تحت عنوان «حق حیوان» منتشر شده‌اند و بعضی از آنها، هنوز جزو نسخ خطی هستند و انتشار عمومی نداشته‌اند یا آن روایاتی که از قول پیامبر آورده‌اند، نشان می‌دهند این بحث قدمت داشته است اما هیچ‌وقت به صورت پروپلماتیک درنیامده است. البته ممکن است کسی این را هم رد کند و بگوید اگر به صورت پرابلماتیک درنیامده بود، این همه کتاب درباره‌اش نوشته نمی‌شد. نکته دوم اینکه، گرچه اجماعی درباره حقوق حیوانات وجود ندارد اما حق حیات، حق بنیادی‌شان است.

پس از مقدمه‌های مترجم و نویسنده، نخستین فصل را با عنوان «رهای حیوانات»، با یادی از کتاب «حیوانات، انسان‌ها و اخلاقیات» که به صورت گروهی نوشته شده، شروع کرده است و می‌نویسد: «این کتاب، مانیفستی برای جنبش رهای حیوانات است و خواستار تغییر کامل نگرش ما به غیرانسان‌هاست و از ما می‌خواهد که طبیعی و اجتناب‌ناپذیر انگاشتن بهره‌کشی از گونه‌های دیگر را متوقف کنیم و در عوض، آن را نوعی بی‌عدالتی اخلاقی مستمر ببینیم.» (پاتریک کربت) استاد فلسفه دانشگاه ساسکس، روح کتاب را در سخنان پایانی‌اش چنین توصیف می‌کند: «اینک نیاز داریم که اصول بزرگ آزادی برابری و برادری را به زندگی حیوانات تعمیم دهیم. بگذارید بردگی حیوانات، به بردگی انسان‌ها در گورستان گذشته بپیوندد» (صص ۴۲ و ۴۳).

در قسمتی از این فصل درباره تأثیر منطقی «گونه‌پرستی»، در مورد آزمایش روی غیرانسان‌ها بحث می‌کند و میلیون‌ها آزمایش روی حیوانات و آسیب‌هایی که به آنان وارد می‌شود، مورد بحث قرار می‌دهد. بعد درباره زنده‌شکافی حیوانات بحث می‌کند و اینکه طرفداران این شیوه می‌گویند آیا راضی می‌شوید که اجازه دهید هزاران نفر بمیرند در حالی که با آزمایش روی یک حیوان، جان آنها نجات پیدا می‌کند؟ در ادامه، درباره دام‌داری‌های صنعتی و طرز نگاه‌داری حیوانات که منجر به تصویب قوانین در انگلستان شد که ایجاد فضای کافی برای گردش آزاد حیوانات را الزامی کرد (صص ۵۳-۶۶).

البته این نوع دیدگاه نسبت به حیوان، مشکلاتی را هم در راه علم ایجاد می‌کند. بسیاری از تحقیقات آزمایشگاهی را برای اینکه نمی‌توان روی انسان‌ها انجام داد و خطر مرگ یا آسیب رساندن به انسان را پذیرفت، روی حیوانات انجام می‌شوند چون دانشمندان می‌دانند آنها هم سیستم عصبی شبیه انسان دارند و درد می‌کشند.

این موضوع دیگری است که من الان ضمن معرفی کوتاهی از کتاب سینگر، نمی‌خواهم وارد آن شوم، چون اول اینکه، باید مرز آن را با گوشت‌خواری مشخص کرد و اینکه آیا مخالف گوشت‌خواری بودن، ملازم مخالفت با این آزمایشات هست یا خیر. دوم اینکه، ورود به چنین بحثی نیاز به دانش تخصصی دارد درباره اینکه آیا موجودات جایگزین دیگری وجود دارند یا خیر. آیا با روش‌های دیگری می‌توان در این آزمایشات به نتیجه رسید یا خیر و سوم اینکه، نیاز به اطلاعات و آمار دقیق دارد که ببینیم واقعا چقدر از این آزمایشات، برای ضرورت‌های حیاتی پزشکی هستند؛ چقدر از این آزمایشات، برای این منظور کافی و چه تعداد غیرضروری هستند و تحمیل درد و رنج به چه تعداد از حیواناتی که تحت آزمایش بوده‌اند، قابل اجتناب بوده و نیز چه مقدار از آنها اساساً برای مسائل تجاری و آرایشی و غیره است.

فصل بعدی، مقاله کوتاهی است تحت عنوان «روش اخلاقی برای رفتار با مرغ‌ها». مقاله کوتاهی است که سینگر با همکاری «جیم میسون» نوشته درباره توانایی مرغ‌ها، تشابه سیستم عصبی‌شان با انسان و احساس درد در آنها، درباره مشکلات سوله‌های نگاه‌داری آنها در صنعت مرغ‌گوشی و دستورالعمل انجمن صنفی صنعت مرغ ایالات متحده در مورد تراکم نگاه‌داری برای پرند‌های با وزن متوسط در بازار، و گزارشی از وضعیت ناهنجار کشتارگاه‌های مرغ.

در فصل بعد تحت عنوان «گیاه‌خواران آکسفورد» به بیان اینکه خودش چگونه به گیاه‌خواری گروید و کتاب‌هایی

که در این زمینه مطالعه کرده و روی افکارش تاثیر داشتند، پرداخته است؛ از جمله، به دو کتاب از هم‌عصرانش، به نام «قربانیان علم» و حمله درخشان آن به آزمایش‌های حیوانی از «ریچارد ایدر» و کتاب «حقوق حیوانات» از «آندرو لیزی» که از منظر الهیات مسیحی به موضوع حقوق حیوانات علاقه داشت، اشاره می‌کند. همچنین توضیحاتی درباره گروه گیاه‌خواری که در آکسفورد تشکیل دادند، می‌دهد.

فصل بعدی، مقاله‌ای است تحت عنوان «یک فلسفه گیاه‌خواری». در این یادداشت، درباره طولانی‌ترین دادگاه تاریخ حقوق انگلستان در ۱۹۹۷، تحت عنوان دادگاه «مک لیبل» که ۵۱۵ روز طول کشید و دادگاه اظهارات ۱۸۰ شاهد را استماع کرد، بحث می‌کند. دادگاه درباره پرونده شکایت شرکت «مک دونالد» و رستوران‌های «مک دونالد» از دو نفر به نام‌های «استیل» و «موریس» بود. آنها به اتهام افترا، محاکمه شدند، چون در پروشوری، تعبیرهای «مک قاتل» و «مک شکنجه» را نوشته و توضیح داده بودند که آنها روزانه میلیون‌ها برگر را در ۵۵ کشور جهان می‌فروشند و شرایط سخت زندگی مرغ‌ها، در دامداری عظیم صنعتی آنها را توصیف کرده بودند. در ضمن این گزارش، مناظره‌اش با یک بودایی و نوع استدلال او در دفاع از گوشت‌خواری را گزارش می‌کند که برخلاف تعالیم «بودا» که می‌گوید از آسیب زدن به موجودات با احساس خودداری کنید، گوشت می‌خورد.

در این قسمت، با اشاره به نظر نویسنده‌ای به نام «گلور» و نیز داستان «مک دونالد» توضیح می‌دهد که چرا تمام مصرف‌کنندگان محصولات حیوانی، مسئول بروز اقدامات بی‌رحمانه‌ای هستند که در فرآیند تولید آنها رخ می‌دهد. در آخر مقاله، یک دستور غذایی با استفاده از عدس می‌دهد که تناسبی با بقیه مقاله ندارد و می‌توانست در پایان کتاب در یک فصل مستقل، دستور غذایی جامع‌تری داده شود.

فصل کوتاه بعدی با عنوان «اگر ماهی‌ها بتوانند فریاد بزنند»، با همه کوتاهی‌اش برای من، بیش از بقیه فرازها اهمیت داشت، چون با وجود اینکه به دلیل یک تجربه خاص، چندسال آن را هم برای خود ممنوع کرده بودم اما گاهی ماهی را از باب «اکل میته» می‌خورم با این منطقی که نمی‌دانم آیا ماهی درد را احساس می‌کند یا نه، خود را به تجاهل می‌زدم. سینگر در این فصل، به مقاله‌ای در همین زمینه اشاره می‌کند و برآورد سازمان ملل مبنی بر اینکه سالانه ۶۰ میلیارد حیوان برای مصرف انسان کشته می‌شوند، یعنی ۹ حیوان، به ازای هر انسانی که روی کره زمین است و برآورد یک تریلیون ماهی صیدشده یعنی ۱۵۰ ماهی به ازای هر انسان. همچنین به کتاب «ویکتوریا برایت وایت» استاد شیلات و زیست‌شناسی دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا تحت عنوان «آیا ماهی‌ها درد را احساس می‌کنند؟»، استناد می‌کند و می‌گوید ماهی‌ها نه تنها قادرند درد را احساس کنند، بلکه بسیار باهوش‌تر از چیزی هستند که بیشتر مردم تصور می‌کنند. او که در ابتدای این فصل به مقاله‌ای اشاره کرده که می‌گوید اگر قرار است حیوانات برای تهیه غذا کشته شوند، باید بدون درد و رنج کشته شوند و مثلاً پیش از کشته شدن، بیهوش شوند، در پایان این فصل می‌گوید: ماهی‌ها قربانیان فراموش‌شده بشقاب‌های غذای ما هستند، به این خاطر که آنها خون‌سرد و پوشیده از فلس‌اند اما ماهی‌گیری تجاری، درد و رنج غیرقابل‌تصور را بر ماهی‌ها تحمیل می‌کند و ما باید یاد بگیریم چطور ماهی‌ها را به شکل انسانی، صید و شکار کنیم و گزینه‌هایی را که کمتر بی‌رحمانه هستند، انتخاب کنیم.

در فصل «پرونده‌ای برای گیاه‌خوار شدن»، با اشاره به اینکه هم‌اینک سالانه نزدیک ۱۰ میلیارد حیوان در ایالات‌متحده پرورش یافته و کشته می‌شوند، می‌گوید: مطالعات نشان می‌دهند، ما بدون گوش می‌توانیم با سلامت بیشتر زندگی کنیم و با گیاه‌خواری مطلق، بدون مصرف هیچ نوع محصول حیوانی و با افزودن ویتامین «ب۱۲» به برنامه غذایی خود، به خوبی زندگی کنیم. به تولید گازهای گلخانه‌ای دام‌داری‌ها و آسیبی که به آب و هوا و طبیعت می‌زنند و سبب بروز گرمایش جهانی شده‌اند، اشاره می‌کند و در این رابطه، کتاب «فرانسیس مورلاپه» با عنوان «رژیم غذایی برای یک سیاره کوچک» را که سال ۱۹۷۱ منتشر شده است، معرفی می‌کند.

در فصل بعد با عنوان «آیا گوشت پرورشی می‌تواند سیاره زمین را نجات دهد؟»، با اشاره به اینکه در حال حاضر صنعت دام، مسئول حدود ۱۵ درصد از انتشار گازهای گلخانه‌ای است، اصطلاح گوشت پاک را مطرح می‌کند و اینکه طرفداران پرورش گوشت در سطح سولوی، این اصطلاح را نه به دلیل ایجاد تشابه با انرژی پاک، بلکه به منظور تأکید بر اینکه گوشت حیوانات زنده کثیف است، استفاده می‌کنند. در این مورد، چند سال پیش، یادداشت کوتاهی به نقل از یک نشریه فارسی‌زبان منتشر شده در آمریکا نوشتیم که نشان می‌دهد این گوشت‌ها طعم و خاصیت گوشت حیوانی را دارند، بدون اینکه ضررهای آن را داشته باشند. تنها اشکال این گوشت‌ها، گرانی است که هرچه تولید انبوه‌تر شوند، قیمت هم کاهش پیدا می‌کند و چه بسا از گوشت حیوانی هم بسیار ارزان‌تر شوند.

فصل کوتاه آخر در این کتاب، با عنوان «دو نیمه تاریک کووید-۱۹» که با همکاری فردی به نام «پائولا کوالیری» نوشته است، به بازارهای تره‌بار چین اشاره می‌کند که حیوانات بسیاری، از توله گرگ، لاک‌پشت، خوکچه، موش صحرائی، سمور گورکن، گربه و غیره - در کشورهای دیگری، مثل ژاپن، ویتنام و فیلیپین هم بازارهای مشابه وجود دارند - برای خوردن فروخته و کشته می‌شوند و اینکه چطور از بازار تره‌بار ووهان چین، این ویروس در دنیا پخش شد. نتیجه نهایی کتاب، همین جمله است که مترجم در مقدمه آورده که: از نظر سینگر (نویسنده کتاب)، از در صلح و آشتی درآمدن با تمام موجوداتی که زبانی برای دفاع از خود ندارند، آغازی است برای یک زندگی اخلاقی و فضیلت‌مندانه (ص ۲۳).

وقتی این تناقض بزرگ را که سینگر دیده است، و ما هم می‌بینیم که بسیاری از کسانی که عاشق حیواناتند و با افتخار در خانه‌شان، حیواناتی را نگه می‌دارند و برای این حیوانات هزینه می‌کنند و حتی در برابر فشارهای حکومت درباره سگ‌گردانی مقابله می‌کنند و... اما ساندویچ همبرگر و گوشت، بخش مهم غذایی‌شان است، می‌فهمیم که راه‌درازی در پیش است: برای درک رنج حیوانات، نیازی نیست عاشق آنها باشیم یا سگ و گربه در خانه نگه داریم ولی گوشت بقیه حیوانات را با لذت تناول کنیم. این غیر از اصل بنیادین اخلاقی، مانند عدالت و اجتناب از زورگویی و ظلم حتی نسبت به حیوانات (یعنی همه گروه‌های حیوانی ناطق و غیرناطق) است که در توصیه‌های اخلاقی پیشوایان دینی خودمان هم بسیار آمده است. راه‌درازی در پیش است؛ چنان‌که سینگر در مقدمه کتابش آن را به موضوع برده‌داری تشبیه می‌کند که چگونه قرن‌ها، انسان‌ها کسانی را که پست‌تر می‌دانستند، به انقیاد درآوردند و درد و رنج عظیمی را به آنها تحمیل کردند. او به قرن‌ها زورگویی انسان‌های سفیدپوست بر انسان‌های سیاه‌پوست اشاره می‌کند؛ وقتی ژادپرست‌ها می‌گفتند «سیاه‌پوست خوب، سیاه‌پوست مرده است». بعضی‌ها از این جمله به‌عنوان ضرب‌المثلی در سیاست، حقوق و حقوق بشر استفاده می‌کنند اما اگر آن را به حیوانات هم تاملین بدهیم، می‌بینیم چه منطق پرمصرفی است که اگر اتومبیل، یک پرند یا حیوانی را زیر بگیرد یا جلوی چشم‌مان با آن حیوان با خشونت رفتار شود، عمیقاً متأثر می‌شویم اما گوشت آن را که به صورت کارخانه‌ای و تروتمیز بسته‌بندی شده یا به صورت غذایی هوس‌انگیز درآمده است، با لذت می‌خوریم، یعنی: حیوان مرده، حیوان خوب است.

اینجاست که اهمیت آن فرد روستایی بی‌سوادی که برای ثبت‌نام در کاندیداتوری ریاست جمهوری آمده بود یا آن روستایی که برای ثبت یک آن‌جی‌او به وزارت کشور رفته بود، فهمیده می‌شود که مترجم در مقدمه‌اش اشاره می‌کند چطور آنها دستمایه سوژه طنز و تمسخر قرار گرفتند، چون هر دو برای دفاع از حقوق خران آمده بودند و می‌گفتند چرا تا وقتی این حیوانات نیرو دارند، از آنها استفاده می‌شود ولی هنگامی که پیر می‌شوند، آنها را در بیابان به حال خود رها می‌کنند. ما در مرحله جدید تکامل اخلاقی بشر، نیازمند عدالت حیوانی هستیم که گامی بلندتر از عدالت انسانی است، حتی شاید بتوان گفت بدون عدالت حیوانی، نمی‌توان به عدالت انسانی هم رسید.

الهیات گوشت‌نخواری

عمادالدین باقی استدلال خود در گوشت‌نخواری
و تفاوت آن با گیاه‌خواری را روایت می‌کند

ما انسان‌ها در پیله عادت خویش گرفتاریم و به‌ندرت قادر به شکستن این پیله سخت و خروج از آنیم. برای مثال، ما چنان در زیست‌روزمره خود غرق هستیم که هیچ‌گاه به درد زندانی نمی‌اندیشیم. ممکن است سال‌ها با اتومبیل خود شتابان از جلوی در زندان عبور کنیم اما یک لحظه به پشت دیوار نیندیشیم، ولی اگر پای خودمان به زندان باز شود، آن وقت شاید به این موضوع حساس شویم. این مساله در همه چیز صدق می‌کند. یکی دیگر از تجارب من، میهمان‌نوازی و اطعام میهمان است که در ادامه توضیح می‌دهم.

اولین بار آقای... که در سازمان حقوق بشری بود و بعد به... رفت و با من در تماس بود و در سال... از من خواست مقاله‌ای در این رابطه بنویسم و نوشتم و به انگلیسی ترجمه کردم و فرستادم و برای این نوشته، تامل و تمرکز کردم و گفت‌وگوهایی با او انجام دادم، مرا به این حقیقت بزرگ نهفته در درونم آگاه کرد که حیوانات درد و رنج را احساس می‌کنند و عاطفه دارند.

بیش از ۱۵ سال است که از خوردن گوشت خودداری می‌کنم. با امتناع از خوردن گوشت قرمز شروع شد و بعد گوشت سفید مانند مرغ و دیگر طیور و سرانجام هم گوشت ماهی؛ هرچند با منطقی که من دارم، در مورد گوشت ماهی تردیدهایی داشتم که خواهم نوشت.

وقتی که شروع کردم، با مقاومت‌ها و مخالفت‌های زیادی پیرامون خود مواجه شدم. با توجه به اینکه ماده اصلی بیشتر غذاها را گوشت تشکیل می‌دهد، اولین سوالی که به وجود می‌آمد، این بود که خوب، اگر گوشت سفید و قرمز را حذف کنیم، دیگر چیزی برای خوردن باقی می‌ماند؟ اما وقتی می‌توان حداقل ده‌ها ماده غذایی را نام برد که دوتای آنها گوشت است، در عمل دیدم دامنه انتخاب غذایی می‌تواند بسیار گسترده باشد اما به دلیل

اینکه گوشت پای خودش را به همه غذاها باز کرده است، تصور می‌شود بدون گوشت، دیگر غذای زیادی برای خوردن، باقی نمی‌ماند.

نگرانی‌های دیگری هم وجود داشت. وقتی محبت مادرانه می‌گفت اگر گوشت نخوری، ضعیف می‌شوی، با شوخی و جدی می‌گفتم اما قیل و زرافه که آن قدر پوست کلفت هستند و قدرت دارند که شیر و ببر گوشت‌خوار را هم می‌توانند از پا در بیاورند، گیاه‌خوارند و هیچ‌وقت به خاطر گوشت نخوردن ضعیف نشده‌اند، جواب می‌دادند که بافت بیولوژیک آنها با انسان‌ها فرق می‌کند. من هم از آدمیان مثال می‌زدم و میلیون‌ها هندو که نسل اندر نسل، خوردن هر نوع گوشتی را ممنوع می‌دانند اما هیچ‌وقت ضعیف نشده‌اند و معمولاً سالم‌تر از بقیه آدم‌ها هم هستند.

البته خواهرزاده من هم که پزشک است، همیشه اصرار داشت که چون برخی از مواد غذایی فقط از راه گوشت به بدن می‌رسد، حتماً مشکلات و کمبودهایی دارید که متوجه نمی‌شوید. به اصرار ایشان و با نسخه خودش، آزمایشی انجام شد که وقتی جواب آزمایش را دید، گفتم هیچ چیزی کم ندارید، همه چیز خوب خوب است.

البته این روش غذایی، مشکلات زیاد دیگری را هم در روابط اجتماعی ایجاد کرده است و هماهنگی با جمع را به مساله دشواری تبدیل می‌کند. در زندان هیچ‌وقت از گوشت نخوردن حرف ن‌زدم اما از خوردن غذاهای گوشتی امتناع می‌کردم؛ طوری که بعضی از هم‌بندی‌ها بعد از زندان متوجه شدند من گوشت نمی‌خورم. یکی از دلایلی که از این مساله غفلت می‌کردند، این بود که علاقه زیادی به غذاهایی که با بادمجان درست می‌شود، نشان می‌دادم. گاهی به شوخی گفتم بادمجان، اشرف مخلوقات عالم است یا می‌گفتم بدون وضو و بسم‌الله، خوردن بادمجان مکروه است. به شوخی می‌گفتم روایت داریم که وقتی حضرت آدم از بهشت رانده شد، تنها چیزی که همراهش بود، بادمجان بود؛ لذا بادمجان، میوه بهشتی است.

اما این ابراز ارادت، سبب شد که چند ماه محکوم به بادمجان خوردن شوم؛ بدون اینکه دیگران متوجه باشند که محبت‌شان چه مشکلی ایجاد می‌کند. در زندان برای رعایت رژیم سلامتی، از خوردن شام پرهیز می‌کردم و عصرها با خوراکی ساده‌ای سر می‌کردم، می‌ماند صبحانه و ناهار. صبحانه هم که معمولاً ماده اصلی اش لبنیات است. بنابراین وعده غذایی اصلی، ناهار بود. از طرفی در زندان، هفته‌ای یک‌روز، باری می‌آوردند و زندانی‌ها برای یک هفته، مرکبات و سبزیجات را خریداری می‌کردند. در آشپزخانه برای درست کردن میرزاقاسمی (که ماده اصلی اش بادمجان است)، همه اتاق‌ها نمی‌توانستند هم‌زمان انجام بدهند و روزها تقسیم می‌شد. بنابراین هر روز یک اتاق میرزاقاسمی داشت. هم‌بندی‌ها به خاطر لطف و محبت‌شان، هر اتاقی که میرزاقاسمی درست می‌کرد، یک پرس هم برای من می‌آوردند و چون ممکن بود بعضی‌ها هم شریک بشوند، پرس را در حد یک سینی می‌دادند. من هم به احترام آنها باید این غذا را می‌خوردم. نتیجه این شد که چند ماه فقط غذای من شده بود میرزاقاسمی یا یکی از غذاهایی که با بادمجان به‌عمل می‌آیند. مشکلات دیگری هم وجود داشت. مثلاً وقتی برای درگذشت مرحوم قابل، به همراه داماد علی آقا مقامی، به مشهد رفتم، آقای ضراب، از دوستان خوب ما در مشهد به پیشوا زمان در فرودگاه مهرآباد آمدند و صبح زود، ما را به بهترین کله‌پاچه‌ای در مشهد بردند که کله‌پاچه سفارشی آماده کرده بود. وقتی با محبت دوست مواجه می‌شوی و از طرف دیگر، خودداری از خوردن گوشت، باعث شرمندگی میهمان و شاید هم توی ذوق خوردن میزبان می‌شود.

نمونه دیگری در نجف‌آباد بود که عده‌ای از دوستان محبت کرده و به باغ دعوت کردند و برای احترام، گوسفندی را سر بریده و گوشت تازه کباب کردند اما وقتی سر سفره می‌نشینی و فقط گوجه و ماست می‌خوری،

همچنان می‌دانم که گوشت لذیذ است و هیچ‌گاه از آن تنفر پیدا نکرده‌ام. الان هم از سر تنفر، خوردن آن خودداری نمی‌کنم. همین الان با وجود اینکه سال‌هاست لب به گوشت زنده‌ام اما بوی گوشت کباب‌شده، برای‌ام تحریک‌کننده است. طعم و بوی آن لذیذ است اما وقتی می‌خواهم گوشت را بخورم، همین‌که تصور می‌کنم از یک موجود زنده است، احساس بدی پیدا می‌کنم

حال انسان خراب می‌شود چون احساس می‌کردم حمل بر بی‌اعتنایی به این میهمان‌نوازی می‌شود.

از گوشت‌خواران هم بدم نمی‌آید. بهترین دوستان و عزیزان من گوشت‌خوارند ولی طبعاً اگر تصمیم بگیرند از خوردن آن خودداری کنند، بسیار خوشحال می‌شوم.

وقتی با خانواده بیرون می‌رویم، آنها غذاهایی را انتخاب می‌کنند که گوشت دارد و شما نمی‌توانید همراهی کنید؛ باز هم ناخوشایندی دیگری ایجاد می‌شود.

البته مشکل اندرونی خانه حذف شده است. دیگر خانواده و اطرافیان، یاد رفته‌اند وقتی خورشید درست می‌کنند، قبل از اینکه گوشت را با آن مخلوط کنند، مقداری از آن را برای من جدا می‌کنند و بعد برای خودشان، با گوشت درمی‌آمیزند.

حتی آبگوشت را وقتی نخود و لوبیا و سیب‌زمینی با رب گوجه

و ادویه‌اش پخته شد، درست می‌کنند و گوشت را جدا می‌پزند. من هم خورشیدهایی مثل قیمه، قورمه‌سبزی و فسنجان را گاه با تکه‌های بادمجان سرخ کرده و به جای گوشت در خورشید می‌اندازم و گواراترش می‌کنم.

اما از این بحث که بگذریم، می‌رسیم به عادات رسوبی‌شده ما آدمیان. سال‌هاست به هر میهمانی که می‌روم، فقط با جوجه و چنجه و کوبیده و... پذیرایی می‌کنند و من به برنج و ماست و گوجه‌اش اکتفا می‌کنم؛ همه آن‌قدر اسیر عادات خویش هستند که احتمال نمی‌دهند میهمانی هم باشد که یا به دلایل پزشکی یا پرهیز از گوشت‌خواری یا دلایل دیگر، ممکن است نتواند از این خوان بهره‌ای ببرد. حق غذا خوردن، یک حق بشری است اما حق غذا خوردن میهمان، ارزش یک حق موضوعه یا عرفی را دارد. همین وضعیت درباره رستوران‌ها هم صدق می‌کند اما مدتی است که رستوران‌های عرضه‌کننده غذاهای بدون گوشت زیاد شده‌اند که نشان‌دهنده احترام به حق انتخاب این گروه است.

تا اینجا مسأله حل می‌شود اما بعضی دوستان احساس می‌کنند این گوشت‌نخوردن، نوعی نفی گوشت‌خواری آنهاست؛ لذا گارد می‌گیرند یا به مباحثه و مجاحه برمی‌خیزند.

■ گوشت‌نخواری و گیاه‌خواری

چنان‌که در سطور پیش اشاره شد، این موضوع، از سده‌های پیش از میلاد هم وجود داشته و کتاب‌های بسیاری درباره‌اش نوشته‌اند اما اساساً بعضی از مسائل، استدلالی و عقلانی نیستند و بیشتر به خلیقیات و روحيات انسان‌ها برمی‌گردند و روان‌شناختی‌اند.

من همچنان می‌دانم که گوشت لذیذ است و هیچ‌گاه از آن تنفر پیدا نکرده‌ام. الان هم از سر تنفر، از خوردن آن خودداری نمی‌کنم. همین الان با وجود اینکه سال‌هاست لب به گوشت زنده‌ام اما بوی گوشت کباب‌شده، برای‌ام تحریک‌کننده است. طعم و بوی آن لذیذ است اما وقتی می‌خواهم گوشت را بخورم، همین‌که تصور می‌کنم از یک موجود زنده است، احساس بدی پیدا می‌کنم. کسی که چنین احساسی پیدا نکند، باید دنبال دلیل بی‌احساسی خود بگردد.

گفته‌ام اگر ملاک را فقط همین بوی عطر گوشت و سازگاری‌اش با طبع آدمی بدانیم، موقعی که گوشت

گوشت نخواری و گیاه خواری، دو مقوله‌اند و من از دسته اولم، نه دوم. گیاه‌خواران، تخم‌مرغ و شیر را هم بر خود حرام می‌کنند. گوشت نخوردن من، از سر گیاه‌خواری نیست؛ بعضی‌ها بلافاصله به نقد گیاه‌خواری و بیان مضرات پرهیز از مصرف لبنیات و... می‌پردازند

کباب‌شده می‌خوریم، از زنجیره تولید قبل از آن خبر نداریم. بارها اخباری در رسانه‌های دنیا منتشر شده‌اند از کسانی که گوشت انسان را کباب کرده و خورده‌اند یا به دیگران خوراندند، بدون اینکه آنها اطلاع داشته باشند و از آن غذای لذیذ، لذت هم برده‌اند. گوشت آدمی هم اگر اطلاع نداشته باشید و آن را چرخ کرده و کباب‌شده یا به صورت خورشت بدهند بخورید و ندانید که گوشت انسان است، از آن لذت می‌برید.

اصلا اگر می‌توان گوشت موجود زنده را خورد، چرا مثل زردهای چشم‌پادامی، همه حیوانات را نتوان خورد؟ و چرا انسان را نتوان؟ من چندسالی است خود را از لذت گوشت‌خواری محروم کرده‌ام. می‌گویم «لذت گوشت‌خواری»، زیرا هنوز عطر کباب و بوی خوش آن ذائقه‌ام را تحریک می‌کند. در واقع، از گوشت متنفر نیستیم اما با اراده خود تناول نمی‌کنم زیرا اگر ملاک ما عطر و گوارا بودن طعام باشد، بدون شک، بوی کبابی که از گوشت تن آدمی ساخته می‌شود نیز همان بو و طعم را دارد اما چرا انسان‌ها نوعاً آن را تجویز نمی‌کنند؟

■ منطق من برای گوشت‌نخواری

حالا می‌خواهم وارد منطق اصلی خود شوم. دلیل من البته، دلیل و منطق گیاه‌خواران و خام‌خواران نیست. گوشت‌نخواری و گیاه‌خواری، دو مقوله‌اند و من از دسته اولم، نه دوم. گیاه‌خواران، تخم‌مرغ و شیر را هم بر خود حرام می‌کنند. گوشت نخوردن من، از سر گیاه‌خواری نیست؛ بعضی‌ها بلافاصله به نقد گیاه‌خواری و بیان مضرات پرهیز از مصرف لبنیات و... می‌پردازند. برای آنها توضیح می‌دهم منطق من، منطق آنها نیست؛ منطق حقوقی است (اعم از حقوق بشر و حقوق حیوانات). گیاه‌خواران از خوردن لبنیات هم اجتناب می‌کنند. منطق من این است که گوشت هر موجود زنده‌ای که «عاطفه دارد» و «ورنج می‌برد» را نمی‌خورم. از خوردن هر چیزی که مستلزم سلب حیات چنین موجود زنده‌ای باشد، پرهیز می‌کنم و خوردن لبنیات و تخم‌مرغ، مستلزم سلب حیات موجودات زنده نیست.

بنابراین تخم‌مرغ و لبنیات و فرآورده‌های پر و پشم آنها را که مستلزم سلب حیات آنها نباشد، مباح می‌دانم. ممکن است گفته شود این نوعی استثمار است اما ضمن اینکه دغدغه من، موجود زنده بودن و عاطفه داشتن و رنج بردن است، حتی در مساله استثمار هم این توجیه وجود دارد که انسان‌ها در ازای حقوقی که دریافت می‌کنند، کار و خدمتی ارائه می‌دهند و حیوانات هم در ازای تغذیه و نگهداری و پرورش‌شان، خدماتی ارائه می‌دهند و استفاده از تخم‌مرغ و شیر آنها، هیچ آسیبی به حیات‌شان وارد نمی‌کند.

برخی انگیزه‌های گیاه‌خواری، خودخواهانه است. خودخواهانه نه به معنای منفی، بلکه به معنای اینکه هدف از آن، دوری از رنج کشیدن حیوان (هدف اخلاقی) یا حمایت از محیط‌زیست و کاهش گازهای گلخانه‌ای (هدف دیگرخواهانه و محیط‌زیستی) نیست؛ هدف، فقط سلامتی و نفع شخصی است.

نکنه شگفت و جالب برای من، در مطالعه کتابچه «سینگر» این بود که در طول ۱۶ سالگی که از خوردن گوشت حیوانات پرهیز می‌کنم، همواره برای دیگران توضیح داده‌ام که این انتخاب به دلیل گیاه‌خواری نیست؛ به دلیل اخلاقی و به خاطر بیزاری از رنج کشیدن حیوان و عاطفه داشتن حیوان است. این بحث هم تازگی ندارد؛

چنان‌که «کانت» می‌گوید حیوانات چون فاقد قدرت تعقلند، فاقد منزلت اخلاقی‌اند و «جرمی بنتام» در رد آن می‌گوید مساله این نیست که حیوانات قدرت تعقل دارند یا ندارند! مساله این است که آیا آنها رنج می‌کشند یا نه؟ (چرا گیاه‌خواری، ص ۲۰) و دیدم سینگر، دقیقا به یکی از آنها که رنج کشیدن است، استدلال کرده است. خود سینگر، نویسنده کتاب، در مقدمه‌ای که سال ۲۰۲۰، در کتابش نوشته است، اشاره می‌کند که ۴۷ سال پیش، نوشتن علیه خوردن حیوانات را شروع کرده و آورده است: «اگر رک بگویم، من مدافع حقوق حیوانات نیستم زیرا دیدگاه‌های‌ام بر پایه نسبت دادن حقوق به حیوانات بنا نشده. به جای آن استدلال می‌کنم که ما نباید از اقداماتی همچون خوردن حیوانات که منجر به رنج قابل اجتناب می‌شود، حمایت کنیم. با تمام این تفصیلات، کتاب مرا آغازگر جنبش مدرن حقوق حیوانات دانسته‌اند»

(ص ۲۶). او سپس به مساله تولید گازهای گلخانه‌ای در صنایع دام‌داری و تغییرات آب‌وهوایی و همچنین الگوی تغذیه سلامتی در این زمینه اشاره می‌کند یا اینکه آنفلوآنزای خوکی سال ۲۰۰۹ یا کرونا‌قطور از طریق حیوانات به انسان منتقل شده است اما منطقی اصلی‌ او، رنج کشیدن حیوانات است و توضیح می‌دهد که آن دسته از آزرسانی که عصب مرکزی و مغز ندارند و رنج نمی‌برند، می‌خورد و می‌گوید خود را وگان منعطف می‌دانم (ص ۲۸).

■ منطق معارض دینی و نقد آن

همواره در موضوع گوشت‌نخواری، با دو بحث و انتقاد جدی مواجه می‌شوم: یکی بحث دینی و دیگری بحث فلسفی. گروه اول می‌گویند از نظر دینی، خوردن گوشت جایز است که خداوند در قرآن به آن امر کرده و غیره. پاسخ من این است که قرآن، خوردن طیبات را به طور کلی حلال کرده است و حداکثر بعضی از حیوانات را یکی از مصادیق طیبات قرار داده و تجویز کرده است. تجویز کردن، به معنای واجب کردن نیست. حلال کردن به معنای این‌که باید آن را بخوری و نخوردنش گناه باشد، نیست. نخوردن آن ارتکاب گناه یا فعل حرام نیست. از نظر مذهبی، این‌طور نیست که اگر حیوانات را بخوریم، مرتکب گناه شده‌ایم؛ چنان‌که در قرآن، درباره برخی اعمال می‌گوید «این کار گناهی ندارد ولی اگر انجام ندهید، بهتر است» (مثل آیه ۶۰ سوره نور).

در حالی که در بعضی از جوامع امروز مانند چین، فیلیپین، کره و ژاپن، جمعیت بزرگی هستند که هر موجود زنده‌ای را می‌کشند و می‌خورند. اگر قرن‌ها پیش، قرآن خوردن فقط بعضی حیوانات را حلال کرده اما نخوردن آن را حرام و ممنوع نکرده است. من هم حکم شرعی نمی‌دهم، نسخه برای دیگران نمی‌پیچم و کسی را هم دعوت نمی‌کنم. دیگران اگر خواستند و مجاب شدند و پذیرفتند، می‌توانند این رویه را داشته باشند. تنها می‌گویم خداوند این همه طیبات را حلال کرده و اگر گوشت بعضی حیوانات، مثل پرندگان و گوسفند را حلال کرده، به خاطر انسان‌های گوشت‌خوار است که انسان را هم می‌خورند، و اگر آن را تجویز نمی‌کرد، همدیگر را می‌خوردند.

یابانی که درباره شعور حیوانات است، این تفکر را به مکاتب شرقی خیلی نزدیک می‌کند که برای هر جنبنده‌ای، حرمت قائند و آنها را نمی‌کشند و نمی‌خورند «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا

آیاتی که درباره شعور حیوانات است، این تفکر را به مکاتب شرقی خیلی نزدیک می‌کند که برای هر جنبنده‌ای، حرمت قائلند و آنها را نمی‌کشند و نمی‌خورند «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالِكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (آیه ۳۸ سوره انعام) و هر جنبنده‌ای در زمین و هر پرنده‌ای در هوا که به دو بال پرواز می‌کند، همگی طایفه‌هایی مانند شما (نوع بشر) هستند. ما در کتاب (آفرینش، بیان) هیچ چیز را فروگذار نکردیم، آن‌گاه همه به سوی پروردگار خود محشور می‌شوند.

اما در قرآن، در مورد انگشت‌شماری از حیوانات جواز داده است و می‌توان گفت که آنها هم به سبب اضطرار است، مثل حکم برده‌داری که آن را از باب اضطرار تایید کرده و در جهت براندازی آن رفته است، چون مردم همه چیز را می‌خوردند و این آیه در جایی نازل شده است که سوسمار هم خوراک‌شان بود و اگر همه این‌ها را ممنوع می‌کرد، مردم همدیگر را می‌خوردند.

در فرستاده‌ای از سوی یکی از خوانندگان مقاله پیشین من، به روایاتی درباره گوشت‌خواری استناد شده بود. در پاسخ نوشتیم: اول اینکه، زمانه فرق می‌کند و ما تابع دانش روز هستیم. دوم اینکه، این موضوعات جزو امور عبادی و شرعی نیستند که شارع تعیین تکلیف کند.

سوم اینکه، اگر برای کسی مهم این باشد که ائمه در این زمینه چه می‌گویند، صرف‌نظر از اینکه آنها هم انتظار ندارند دیگران در تمام امور، عقل و دانش را تعطیل کرده و تابع روایاتی باشند که صحت و سقم آنها معلوم نیست، اساسا شارع آن‌چه که حرام است، مشخص می‌کند و آن‌چه حلال است، تجویز شده است، نه واجب. خوردن گوشت هم تجویز شده که اگر کسی بخورد، عمل حرام انجام نداده است؛ معنای اش این نیست که باید گوشت بخورید.

چهارم اینکه، این موضوعات نه تقلیدی هستند، نه موضوعات شرعی که منتظر نظر شارع باشیم. اگر هم ائمه نظری داده باشند، نظر شخصی‌شان است؛ به همین دلیل است که از یک طرف روایات زیادی داریم دال بر نهی از گوشت‌خواری مانند:

روایتی از امام علی (ع) که می‌گوید امام کمتر از گوشت استفاده می‌کرد و می‌گفت: «شکم‌های‌تان را گورستان حیوانات قرار ندهید».

از امام رضا (ع) هم نقل شده است: «مصرف فراوان گوشت حیوانات وحشی و گاو، موجب تغییر عقل و سرگشتگی فهم و کُندذهنی و فراموشی زیاد می‌شود».

گوشت خوک که در قرآن صراحتاً حرام شده ولی در روایاتی درباره گوشت گاو هم آمده است. پیامبر اسلام می‌گوید: «عَلَيْكُمْ بِالْبَقَرِ وَالْبَقَرِ وَاسْمَانِهَا وَإِيَّكُمْ وَلَحْمُهَا فَإِنَّ أَلْبَانَهَا وَسُمَانَهَا دَوَاءٌ وَشِفَاءٌ وَلَحْمُهَا دَاءٌ»؛ بر شما باد ششیر و روغن گاو، اما از گوشت آن حذر کنید، چراکه ششیر و روغنش، دارو و درمان، و گوشتش، بیماری است.

از امام علی (ع) نیز روایت شده: «لَحْمُ الْبَقَرِ دَاءٌ وَ أَلْبَانُهَا دَوَاءٌ وَ أَسْمَانُهَا شِفَاءٌ»؛ گوشت گاو، درد و بیماری، ششیرش، دارو، و روغنش، درمان است.

روایات زیادی هم در نهی از خوردن ماهی وارد شده است. مانند اینکه پیامبر خدا (ص) فرمود: «أَكُلْ

این که کسانی که صدها سال پیش زندگی می‌کردند و دامنه مواد غذایی نسبت به امروز بسیار محدود بوده است، اما توصیه به پرهیز از افراط در خوردن گوشت می‌کردند، برای امروز ما - به‌ویژه که گوشت پاک هم اختراع شده است - این معنا را دارد که با وجود هزاران ماده غذایی با ارزش غذایی بالا که قابلیت جایگزینی دارند، حذف آن هم بلااشکال است

السَّمَكِ، يَذْهَبُ بِالْحَسَدِ»؛ خوردن ماهی، بدن را از میان می‌برد. و از امام علی (ع) نیز روایت شده است: «السَّمَكُ الطَّرِيُّ يُدَيِّبُ اللَّحْمَ»؛ ماهی تازه، گوشت را ذوب می‌کند.

گرچه این روایات به‌طور کلی نهی کرده است ولی به قرینه روایات دیگر، شاید منظور از آن، مداومت یا زیاده‌روی است. مانند: «لَا تُدْمِنُوا أَكْلَ السَّمَكِ فَإِنَّهُ يُدَيِّبُ الْجَسَدَ»؛ در خوردن ماهی، مداومت نکنید، که تن را ذوب می‌کند.

در مقابل، روایات زیادی هم درباره توصیه به خوردن گوشت وارد شده است. تعارض این روایات نشان می‌دهد که به هیچ‌کدام نباید تمسک کرد و باید به تجربه و دانش امروز مراجعه کرد. حال اگر هم نخواهیم این روایات را نادیده بگیریم و به‌نوعی میان آنها جمع کنیم، حداکثر آن‌چه که می‌شود استنباط کرد، این است که در مصرف گوشت نباید زیاده‌روی شود.

این که کسانی که صدها سال پیش زندگی می‌کردند و دامنه مواد غذایی نسبت به امروز بسیار محدود بوده است، اما توصیه به پرهیز از افراط در خوردن گوشت می‌کردند، برای امروز ما - به‌ویژه که گوشت پاک هم اختراع شده است - این معنا را دارد که با وجود هزاران ماده غذایی با ارزش غذایی بالا که قابلیت جایگزینی دارند، حذف آن هم بلااشکال است.

■ قربانی در قرآن

در آیه ۳ سوره مائده می‌گوید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَالِدَمِّ وَالْحَمُّ الْخُنْزِيرِ وَمَا أَهْلَ لِبَعْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْحَنَقَةُ وَالْمُؤَفَّوْدَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ»؛ «بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خشک و آن‌چه به نام غیر خدا کشته شده باشد و خفه شده و به چوب مرده و از بلندی افتاده و به ضرب شاخ مرده و آن‌چه درنده از آن خورده باشد مگر آن‌چه را [که زنده یافته و] سر ببرید و آن‌چه برای بتان سربریده شده». در این آیه سربریدن حیوان را با دو کلمه ذکی و ذبح بیان کرده است.

کلمه ذبح، ۹ بار در قرآن آمده است. در آیه: «وَفَدْيَاتُهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» (صافات ۱۰۷) «و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهنانیدیم» نیز، برای قربانی کردن کلمه ذبح را به کار برده است. این آیه نیز دستوری برای ذبح ندارد. در سه آیه مشابه سوره قصص، آیه ۴ و سوره بقره، آیه ۴۹ و سوره ابراهیم، آیه ۶ نیز کلمه ذبح در مورد سربریدن پسران به دست فرعون آمده است. در آیه «إِنِّي أُرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» (صافات ۱۰۲) که ابراهیم به فرزندش اسماعیل می‌گوید: «ای پسر من در خواب دیدم که تو را سرمی‌برم»، برای قربانی کردن اسماعیل که انجام نشد، کلمه ذبح آمده است. در آیات ۳۷ و ۷۱ سوره بقره نیز، موسی فرمان قربانی کردن و بریدن سر گاو را می‌دهد. در آیه ۲۱ نمل، درباره تهدید سلیمان به بریدن سر هدهد آمده است.

در آیه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَإِنْحَرْ» نیز کلمه وانحر، برای قربانی کردن آمده و برخی مفسران گفته‌اند مقصود، قربانی در منا است. اما در آیاتی که مستند اصلی قربانی کردن در حج است و هر ساله هزاران گوسفند و گوساله قربانی می‌شوند، نه کلمه ذکی است، نه ذبح، نه نحر. تعبیر قرآن در همه آیات «هَدَى» است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا تَسَعَايِرَ اللَّهِ وَلَا الشُّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدَى وَلَا الْقُلَائِدَ» (مائده آیه ۲)؛ «ای

کسانی که ایمان آورده‌اید حرمت شعایر خدا و ماه حرام و قربانی بی‌نشان و قربانی‌های گردن‌بنددار و راهبان بیت‌الحرام را که فضل و خشنودی پروردگار خود را می‌طلبند نگه دارید.»

«وَأْتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِلُوا زُورًا وَرِسْكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ آذَىٰ مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» (بقره آیه ۱۹۶)؛ «و برای خدا حج و عمره را به پایان رسانید و اگر به دلیلی بازداشته شدید، آن‌چه از قربانی میسر است قربانی کنید و تا قربانی به قربانگاه نرسیده، سر خود را متراشید و هر کس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتی داشته باشد، به کفاره آن روزه‌ای بدارد یا صدقه‌ای دهد یا قربانی کند و چون ایمنی یافتید پس هر کس از عمره به حج پرداخت [باید] آن‌چه از قربانی میسر است، قربانی کند.»

در این آیه نیز سه بار که کلمه قربانی و قربانگاه آمده، با کلمه «هدی» آمده است. در آیه دیگری می‌گوید: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْغُرَامَةَ قِبْلَتَ الْأُمَّةِ وَالشُّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلْبَانِدَ» (مانده آیه ۹۷)، «خداوند، کعبه و همچنین ماه حرام، و قربانی‌های بی‌نشان، و قربانی‌های نشان‌دار را وسیله‌ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است.»

در این آیات و نیز آیه ۴۸ سوره فتح، قربانی را با کلمه هدی و گاهی هم به دنبال هدی، کلمه قلاند را آورده و مراد از قلاند، قربانی‌هایی است که به گردن آنها چیزی می‌بستند تا معلوم شود قربانی است و کسی متعرض آنها نشود. در اصل قربانی حج «هدی» است؛ به همین دلیل غیر آن را اضحیه گویند. در چند آیه الهدی (به ضم هاء) به معنای هدایت آمده است و در این آیات الهدی (به فتح هاء) آمده به معنای هدیه. دو بار هم آمده است اگر نتوانست هدیه کند (به تعبیر رایج نتوانست قربانی کند)، هر مقدار از آن را که نتوانست، قربانی کند. با توجه به اینکه گفته می‌شود قربانی، یک حیوان است که سر بریده می‌شود چطور ممکن است، مقداری از حیوان قربانی شود؟ این کار که تجزیه‌پذیر نیست. حیوان یا قربانی می‌شود یا نمی‌شود. اینکه هر مقدار از آن میسر است، چه معنایی می‌دهد؟ مفسران می‌گویند این قسمت از آیه، حد و جوب را که سهل و میسر بودن است، بیان می‌کند؛ یعنی هرکدام از شتر یا گاو یا گوسفند را که بتوانید. ولی اینکه با وجود کلمات دیگر در قرآن برای کشتن حیوان، در اینجا تعدا و مکررا، از کلمه هدیه استفاده کرده است، نشان می‌دهد آن‌چه موضوعیت دارد، تهدیه است، نه سر بریدن حیوان.

با وجود اینکه خود قرآن، فلسفه قربانی کردن را تقوا ورزیدن می‌داند: «لَنْ يَبَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَبَالُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ» (آیه ۳۷ سوره حج)، برای اصرار به سر بریدن حیوان، اسرار می‌تراشند و به وفور گفته می‌شود «کشتن حیوان نمادی از کشتن حیوان نفس است». این هم برخاسته از همان تفکر ریشه‌داری است که حیوان، پست است و نفس را به حیوان تشبیه می‌کنند، چون به قول کانت، حیوان عقل ندارد، پس منزلت و حقوق هم ندارد و در این نگاه، حق حیات یا مصون ماندن از درد و رنج، برای‌اش بی‌معنا است. یا چنان‌که گویی خداوند، نیاز به خون دارد (تفکری که در سنت قربانی دوران جاهلیت جوامع چندخدایی وجود داشت) می‌گویند (اصل، کشتن قربانی است).

اگر قربانی کردن، خصوصیت تعیینی داشت، دیگر لازم نبود کلمه هدیه به کار رود؛ به همین دلیل است که تخمیر راه پیدا کرده و چون هدیه است، در همان آیه تصریح شده است که اگر به هر دلیلی از قربانی کردن بازداشته شدید، به اندازه میسور هدیه کنید و «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ»؛ «و هر کس به قربانی تمکن نیافت (برای مثال قربانی یا پول آن را نیافت)، سه روز در ایام حج، روزه بدارد و هفت روز هنگام مراجعت.» «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ» جمله‌ای کلی است ولی معنای آن را به یافتن قربانی یا تمکن مالی، محصور کرده‌اند؛

در حالی که کلیت کلام می‌تواند شامل یافتن‌های دیگری هم بشود. بنابر تهدیه و تخبیر، آیات ذکرشده، منعی برای تبدیل قربانی به کار دیگری مانند کمک مالی به فقیران به همان میزان ندارند؛ چنان‌که خود قرآن درباره مصرف گوشت قربانی، پس از آنکه می‌گوید خود حاجیان هم از آن بخورند، می‌افزاید: «وَأَطْعِمُوا الطَّيِّبِينَ» (آیه ۲۸ سوره حج)، «و فقیران بیچاره را نیز از قربانی‌ها طعام دهید.» صیغه امر نیز دلالت بر وجوب این کار دارد. گویی در آن زمان، قربانی در حج، یکی از راه‌های کمک غذایی به نیازمندان بوده است؛ به‌ویژه آن‌که آن زمان هنوز پول، نقشی به وسعت امروز نداشته و کمک‌های کالایی بیشتر رایج بوده است.

فقهای شیعه (مانند آیت‌الله سیستانی) می‌گویند: در تقسیم گوشت قربانی، آن‌که لازم است بنابر احتیاط صدقه دادن یک‌سوم قربانی به فقیران است و حنابله و شافعیه، تقسیم گوشت قربانی واجب را فقط میان مستمندان حرم واجب می‌شناسند.

■ قربانی کردن در جوامع ابتدایی و چندخدایی

سنت قربانی کردن، سنت عمیق، ریشه‌دار و پیچیده‌ای است که از ادیان ابتدایی و چندخدایی قبایل در هزاره‌های پیش تا ادیان توحیدی و حتی دنیای مدرن امروز وجود داشته و همواره برای جلب نظر خدایان یا تغییر تقدیر محتمل انجام می‌شده است. با این تفاوت که در ادیان ابتدایی، هم حیوان و هم انسان قربانی می‌شد اما ادیان توحیدی از زمان حضرت ابراهیم به بعد، قربانی کردن انسان را ممنوع کرده و فقط حیوان را قربانی می‌کردند. هرچند در بعضی از قبایل اروپایی، تا بعد از میلاد مسیح هم این قربانی کردن انسان رواج داشت اما هدف و فلسفه آن تا امروز تغییر چندانی نکرده است.

در آیین مسیحیت همان‌طور که در فیلم «تتها پسر او» (His Only Son)، از تورات روایت شده است اگر حضرت ابراهیم آماده شد اما خداوند پیام داد که آنها از آزمون سربلند بیرون آمدند و نیازی به قربانی کردن نیست و در پایان فیلم، ۲۰۰۰ سال بعد از زمان روایت، می‌گوید: خداوند، عیسی پسر خود را قربانی کرد. به عبارتی، فلسفه به صلیب کشیده شدن عیسی، همان فلسفه قربانی کردن است.

ماجرای ابراهیم و اسماعیل را برخی این‌گونه تصور می‌کنند که واقعا ابراهیم می‌خواست سر اسماعیل را ببرد. برخی مخالفان و منتقدان ادیان هم از همین پندار استفاده خود را می‌کنند اما در بالا گفتم اگر ذبح گوسفند در زمان ابراهیم (چهار هزارسال پیش) تجویز نمی‌شد، آدم‌ها یکدیگر را می‌خوردند. در ممالک اسکاندیناوی، شامل نروژ، دانمارک، سوئد و فنلاند، مردمانی که «وایکینگ» بودند، به خدایان متعددی باور داشتند که جریان‌های طبیعی و دانی کیهان را کنترل می‌کنند: خدای باد، خدای باران، خدای صاعقه، خدای عشق، خدای زنا و زایش، خدای ثور و «اودین» خدای خدایان، و...؛ مسیحیان آنان را به جرم مشرک بودن می‌کشتند و آنها هم که جنگاوران تنومندی معروف به «وایکینگ‌ها» بودند، جوامع مسیحیان را به جرم عقیده انحرافی درباره خدا و نفی خدایان و نیز برای غذا و غنیمت و ترده گرفتن، مورد تاخت‌وتاز و کشتار قرار می‌دادند. آنها معابدی داشتند که برای خدایان قربانی می‌کردند. معبد اوپسالا (یکی از شهرهای مرکزی سوئد است و در ۷۰ کیلومتری شمال استکهلم قرار دارد) یکی از معروف‌ترین آنها بود.

در آثار قرن یازدهمی «آدام برمن»، به نام «مناسبت‌های هم‌پورگنسیس اسقف‌های کلیسا» و در «هیمسکرینگلا» نوشته «استوری استورلوسون» در قرن سیزدهم از آن نام برده شده است. نظریه‌هایی مبنی بر توصیفاتی از معبد و یافته‌های کاوش‌های باستان‌شناسی در منطقه، همراه با یافته‌های اخیر از سازه‌های چوبی بسیار و خطوط چوبی که می‌تواند نشان‌گر فعالیت‌هایی مثل آیین‌های قربانی کردن در این منطقه بوده،

ارائه شده است.

قربانیان، انسان‌های داوطلبی بودند که به شوق والها (بهشت) خون‌شان ریخته می‌شد و سرشان را می‌بریدند. این رسم تا سه، چهار قرن پس از اسلام هم در این ممالک رواج داشت. مساله قربانی کردن انسان، سابقه درازی در فرهنگ‌ها دارد. در یونان باستان چنان‌که در «ایلیاد» نوشته «هومر» آمده ... «برای جلب حمایت خدایان، دخترش را سر می‌برد.»

■ منطق معارض فلسفی و دفاع اخلاقی - فلسفی

اما بحث وقتی کمی پیچیده‌تر می‌شود که دوستان من، موضع دینی را به موضع فلسفی تغییر می‌دهند و می‌گویند اگر این‌طور باشد، گیاهان را هم نباید خورد، برای اینکه گیاهان هم دارای حیات هستند. می‌گویم دو ملاک من «عاطفه داشتن» و

هنوز برای ام محرز نشده که مثلا ماهیان مانند موجودات زنده خون‌گرم، عاطفه دارند و رنج می‌برند یا خیر؛ به همین دلیل اگرچه سال‌ها از خوردن آن‌هم خودداری می‌کردم، اما در صورت ناچاری، تناول آن را تحمل می‌کنم. چند سالی هم که قاطعانه امتناع کردم، تحت‌تاثیر یک اتفاق تکان‌دهنده بود

«رنج بردن» است به همین خاطر، هنوز برای ام محرز نشده که مثلا ماهیان مانند موجودات زنده خون‌گرم، عاطفه دارند و رنج می‌برند یا خیر؛ به همین دلیل اگرچه سال‌ها از خوردن آن‌هم خودداری می‌کردم، اما در صورت ناچاری، تناول آن را تحمل می‌کنم. چند سالی هم که قاطعانه امتناع کردم، تحت‌تاثیر یک اتفاق تکان‌دهنده بود. وقتی که در عید نوروز مردم برای خرید ماهی صف کشیده بودند و فروشنده می‌خواست مشتریان را زودتر راه بیندازد؛ ماهی‌ها را از آب می‌گرفت و فرصت نمی‌داد که آنها به طور طبیعی جان بدهند، با چکش ضربه‌ای به سر ماهی می‌زد و بلافاصله ماهی از حرکت بازمی‌ایستاد، بعد ماهی را تحویل همکارش می‌داد که آن را پاک کند. صحنه آنقدر مشمئزکننده و ناراحت‌کننده بود که اعتراض کردم و از آن پس، موقع دیدن خوراک ماهی، تداعی‌اش آزادکننده می‌شد.

امسا در برابر این منطق، می‌گویند گیاهان هم عاطفه دارند ولی ما مثل آن‌چه در حیوانات دیگر مشاهده می‌کنیم، در رفتار گیاهان نمی‌بینیم. از شواهدی استفاده می‌کنند که می‌گویند گیاهان درک می‌کنند یا با موسیقی شاد می‌شوند.

مساله بسیار ظریف و مهمی که اینجا به عنوان مغالطه رخ می‌دهد، این است که مساله شعور کیهانی و همه موجودات را وارد بحث می‌کنند و اینکه از نظر فلسفی، کل هستی ذی‌شعور است. اما شعور غیر از حیات است. با فرض اینکه از نظر فلسفی آن را بپذیریم، شعور غیر از عاطفه داشتن و رنج بردن است. موجود باشعوری که عاطفه دارد و رنج می‌برد، غیر از موجودی است که فقط شعور دارد، بدون اینکه عاطفه و رنج داشته باشد. مساله دیگر اینکه موضوع حیات، شعور، عاطفه و رنج برای موجودات زنده، یک موضوع حقوقی و روان‌شناختی است اما بحث تاثیر متقابل، یک بحث فیزیکی است. فیزیک از تاثیر متقابل می‌گوید و به قول مارکس، اگر شما چمدان را حرکت دهید، در کهکشان هم تاثیر می‌گذارد. «ولفگانگ پاولی» یکی از برندگان نوبل فیزیک، به‌خاطر نظریه‌ای جایزه گرفت که می‌گوید حتی اندیشه‌ای که در سر ما می‌گذرد، در جریان هستی تاثیر می‌گذارد.

این‌ها را در فیزیک مورد بحث قرار می‌دهند. تاثیر انرژی مثبت و منفی بر آرایش مولکول‌های آب و رفتار گیاهان از این نوع است. حرکت الکترون‌ها و پروتون‌ها، یک حرکت و جنبش دائمی است و تاثیرات فوق‌العاده‌ای

در هستی می‌گذارد. بسیاری از مواد رادیواکتیو و آنچه که زندگی بشر را متحول کرده است، از آن گرفته می‌شود. یک سسیم برق را که نگاه می‌کنید، در رشته سسیم برق، حرکت الکترون‌ها را مشاهده نمی‌کنید اما با زدن یک دکمه، خروجی آن می‌شود نورپردازی‌ها و نوریاران‌ها و رقص نورهای رنگارنگ که پدیده‌های شگفت‌آوری را ایجاد می‌کنند. این نوع تأثیرات ملموس و فیزیکی، به وسیله نیروهای که دیده نمی‌شوند و فیزیکی نیستند، موضوع علم فیزیک هستند.

این غیر از اصل بنیادین اخلاقی، مانند عدالت و اجتناب از زورگویی و ظلم، حتی نسبت به حیوانات (یعنی همه گروه‌های حیوانی ناطق و غیرناطق) است. در این زمینه، توصیه‌های اخلاقی فراوانی از پیشوایان دینی وارد شده است که خودش به اندازه یک کتاب خواهد شد و در نوشته دیگری خواهد گفت.

چنان‌که سینگر هم اشاره می‌کند، ممکن است برخی، موضوع رهایی حیوانات را بیشتر شبیه تقلید مضحک از جنبش‌های آزادی‌خواهانه بدانند و فکر کنند وقتی از برابری خواهی سیاهان و زنان حمایت می‌کنیم، به دلیل این است که آنان با سفیدپوستان و مردان، در هوش و توانایی برابرند؛ در حالی که انسان‌ها و غیرانسان‌ها چنین نیستند و این، طبعاً نمی‌تواند مصداق بی‌عدالتی باشد.

معیار ما، برابری و وابستگی آن به بهره‌هوشی نیست؛ برابری اخلاقی، امری مجزا از برابری واقعی است. در غیر این صورت، برابری خواهی ما انسان‌ها هم با مشکلات جدی مواجه می‌شود چون همه انسان‌ها از لحاظ توانایی جسمی و ذهنی برابر نیستند. من هم می‌خواهم به‌نظر سینگر اضافه کنم که اگر حیوانات زبان ندارند یا زبان دارند چون خودشان با هم رابطه برقرار کرده و صحبت می‌کنند ولی ما زبان‌شان را نمی‌فهمیم، اما بعضی از حیوانات در بعضی از ویژگی‌ها یا حواس، برتری بسیار چشمگیری نسبت به انسان یا دیگر حیوانات دارند. ما در فقه، وقتی که از احکام و مقررات صحبت می‌کنیم، از اینکه شرط تکلیف، داشتن عقل و اختیار است، صحبت می‌کنیم. وقتی وارد حوزه اخلاق می‌شویم، همه علمای اخلاق، انسانی را که دارای عقل و اختیار است، در قلمروی اخلاق راه می‌دهند و می‌گویند کسی که فاقد آنهاست، مکلف نیست و خارج از قلمروی قضاوت و ارزیابی اخلاقی قرار می‌گیرد. با همین دیدگاه، حیوانات هم خارج از قلمروی اخلاق قرار می‌گیرند، یعنی این مغالطه روی می‌دهد که رفتار ما نسبت به آنها از حیطة عدالت و اخلاق خارج می‌شود. در حالی که می‌دانیم، کودکان و بیماران و مجانین از عقل و اختیار بی‌بهره‌اند اما تحمیل درد و رنج به آنها، نه‌تنها غیراخلاقی است، بلکه همه ما آن را شایع‌تر از تحمیل درد و رنج به انسان‌های عاقل و صاحب اختیار می‌دانیم.

وقتی در سطور بالاتر نوشتیم «ما در مرحله جدید تکامل اخلاقی بشر، نیازمند عدالت حیوانی هستیم که گامی بلندتر از عدالت انسانی است، حتی شاید بتوان گفت بدون عدالت حیوانی، نمی‌توان به عدالت انسانی هم رسید»، مطمئن بودم برخی خوانندگان، بی‌درنگ خواهند گفت شما چقدر رمانتیک و رویایی هستید و در حالی که حقوق انسان‌ها پایمال می‌شود، دنبال حقوق حیوانات هستید، اما توجه ندارند اولویت دفاع از حقوق انسان‌ها، هیچ منافاتی با دفاع از حقوق حیوانات ندارد. دفاع از حقوق حیوانات، وقت و سرمایه‌ای از ما نمی‌گیرد و تنها خویشتن‌داری در کشتن و آزار حیوان را می‌طلبد. اولویت‌گذاری‌ها برای بی‌اعتنایی به بخش دیگری از بی‌عدالتی‌ها در هستی، انسان را به یاد سخن «مارتین نیمولر» می‌اندازد که به «برتولت برشت» نسبت داده‌اند. می‌گوید: «در آغاز نازی‌ها سراخ کمونیست‌ها را گرفتند تا با خود ببرند و سریه‌نیست کنند، من سکوت کردم چون کمونیست نبودم. بعد در نخ اتحادیه‌های کارگری رفتند اما من چون در شمار آنان نبودم، سکوت کردم. یهودی‌ها را که هدف گرفتند، باز هم واکنشی نشان ندادم چون یهودی نبودم. تا اینکه آمدند سراخ خودم.»